

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.

دینامیک پیچیده روابط ایران و ترکیه

به‌طور سنتی، روابط ترکیه و ایران ترکیبی از رقابت و همکاری است. داشتن مرز زمینی طولانی ویر خورداری از عمق تاریخی چندبعدی، تأثیرات پیچیده‌ای بر روابط دو کشور گذاشته است. هم ترکیه و هم ایران به معاهده ۱۶۳۹ قصرشیرین به‌عنوان چار چوبی اساسی برای رابطه خود اشاره می‌کنند. از سال ۱۶۳۹، هیچ جنگی بین دو کشور رخ نداده است. در دوره‌هایی که تهدیدات منطقه‌ای مشترک بوده، همکاری بین دو کشور نیز بر جسته شده است. برعکس، زمانی که تهدیدها به‌طور معمول مشترک نبوده، یک مدل رقابتی بر کل رابطه دو کشور حکم‌فرما بوده است. اگر چه درگیری مستقیمی بین دو کشور وجود نداشته، اما تغییر داینامیک‌های ژئوپلیتیکی و استراتژیک منطقه‌ای در خاور میانه بزرگ، هم‌راه با ساختار امنیتی در حال ظهور آن، رقابت دو کشور را بر مبنای نگرانی‌های امنیتی پایه‌گذاری کرده است. عراق همچنان صحنه رقابت بین دو کشور است. دو کشور در سوریه مواضع نظامی، دیپلماتیک و استراتژیک متفاوتی دارند. شرایط در سوریه و عراق منجر به همپوشانی موضوعات حیاتی و اولویت‌های استراتژیک‌متفاوت‌می‌شود. کنترل طالبان بر افغانستان باعث تشدید مسائل مهاجرتی بین دو کشور شده است و ایران تلاش می‌کند با استفاده از مهاجرت به‌عنوان اهرم فشاری علیه ترکیه اقدام کند و داینامیک جدیدی را ایجاد کند. نگرانی ایران از پیروزی آذربایجان در قره‌باغ باعث شده است که از ارمنستان حمایت کند و گشایش کریدور ننگزور را یک خطر ژئوپلیتیکی تلقی کند. از ۷ اکتبر، عوامل مختلفی، از جمله حمایت ایران از بازیگران غیردولتی در منطقه از لبنان تا یمن و کمک نظامی مستقیم این کشور به روسیه، بر روابط ترکیه و ایران تأثیر گذاشته است. در نتیجه، این روابط در محورهای مطلقه‌ای همکاری، رقابت‌و درگیری بر جسته شده است. تنش فزاینده بین ایالات متحده و ایران و تحولات غیرمنتظره در مورد برنامه هسته‌ای ایران، دامنه روابط آنکارا و تهران را گسترش داده است. با توجه به این داینامیک‌ها، سفر ابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور ایران به ترکیه در زمان حساسی انجام شد. حجم تجارت بین دو کشور حدود ۷ میلیارد دلار است که هر دو طرف آن را رضایت‌بخش نمی‌دانند. ترکیه عمدتاً از ایران انرژی وارد می‌کند و در عین حال محصولات صنعتی، غذایی و پوشاک را به ایران صادر می‌کند. به‌رغم اینکه تحریم‌های آمریکا علیه ایران مانع مهمی برای تقویت تجارت است، در سفر رئیسی هشتمین بار هم‌زمان نشست شورای

همکاری‌های سطح عالی ترکیه و ایران، مسائل مهم اقتصادی نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفت. گفت‌وگوها درباره انرژی، تجارت مناطق مرزی، قوانین گمرکی و سرمایه‌گذاری متقابل برای افزایش حجم تجارت متمرکز شد. رئیسی در این سفر بر تلاش‌های مستمر برای تقویت روابط اقتصادی و اجماع در مسائل منطقه تأکید کرد. به‌رغم بی‌اعتمادی مداوم بین دو کشور، این دیدار و بهبود روابط نشان‌دهنده تلاش برای هدایت روابط پیچیده با تمرکز بر حوزه‌های همکاری در همکاری‌های اقتصادی و سیاست‌های منطقه‌ای است. با این حال، آنکارا و تهران در جهت‌گیری استراتژیک خود در مورد پ.ک.ک، به‌رغم تصور مشترک تهدید، متفاوت هستند. در عراق، در حالی که ترکیه قصد دارد تحرک پ.ک.ک را در شمال محدود کند و این گروه را از نظر نظامی تضعیف کند، همکاری ایران با ترکیه محدود است. روابط نزدیک ایران با سلیمانیه، که اخیراً به پ.ک.ک پناه داده و توجه آنکارا را به خود جلب کرده است، این نکته را نشان می‌دهد. علاوه بر این، با استراتژی فعال ضد تروریسم ترکیه، پ.ک.ک از کوه قندیل به سمت ایران نقل مکان کرده و ایران واکنشی نشان نداده است. یکی دیگر از جنبه‌های مناقشه امنیتی، عناصر حشداالشعبی مورد حمایت ایران است که ترکیه را تهدید می‌کنند و گه‌گاه به پایگاه‌های نظامی موقت ترکیه در عراق حمله می‌کنند و همچنین به پ.ک.ک نیز کمک می‌کنند. در سوریه، همکاری ایران با کردها در غرب رود فرات که از سوی ترکیه یک سازمان تروریستی تلقی می‌شوند، خطرات امنیتی برای مناطق امن ترکیه در شمال سوریه ایجاد می‌کند. تلاش‌های ایران برای پیر کردن خلأ در سوریه، به‌ویژه پس از حمله روسیه به اوکراین و افزایش شبه‌نظامیان شیعه، تغییرات جمعیتی در سوریه ایجاد کرده است. در حالی که سفر رئیسی به ترکیه گام‌های مشخصی را به سوی افزایش همکاری تسهیل کرده اما چالش‌های مهم ممکن است این نتایج را محدود کند.



دام قدیمی برای حمله به ایران بازخوانی کوشش‌های اسرائیل در جهت دهی به سیاست تهاجمی آمریکا



واقعیت که سربرآوردن بحران نظامی دیگری در هر یک از مناطق جهان به‌ویژه خاورمیانه و ورود آمریکا بدان تا چه حد این کشور را از استراتژی مهار چین دور خواهد کرد، بر آن شده‌اند تا از امکان چنین احتمالی اجتناب کنند. الگوی فشاری آمریکا در مواردی همچون لیبی، سوریه و حتی اوکراین گویای درک اهمیت ضرورت اجتناب از ورود به بحرانی نظامی است. سیاستمداران آمریکایی بر این باورند که هر مداخله نظامی جدیدی تنها به سود چین و شتاب در قدرت‌یابی یکن خواهد بود.

سیاست خار‌جی آمریکا در خاورمیانه نیز از این الگوی کلان پیروی می‌کند. آمریکا بر آن است تا هر چه بیشتر از بحران‌های خاورمیانه دور شود. گرچه حاکم شدن این دیدگاه که آمریکا در پی خروج کامل از منطقه خاورمیانه است، برداشتی ناصواب از واقعیت‌های منطقه نظامی بین‌الملل است؛ اما بی‌تردید می‌توان به سه طرح این نظرگاه پرداخت که آمریکا بر آن است تا الگوی حضور خود در خاورمیانه را تغییر دهد. ستون قوام‌بخش این الگوی جدید، کاهش حضور و مداخله نظامی و تشکیل بلوک جدید سیاسی-نظامی برای بر خورد با تهدیدات به‌ویژه مقابله با جمهوری اسلامی ایران است. تلاش برای عادی‌سازی روابط کشورهای منطقه با رژیم صهیونیستی و تشویق متحدانی همچون بریتانیا برای حضور نظامی بیشتر در منطقه، مهمترین عناصر سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه هستند. همگی این سیاست‌ها تنها با در نظر داشت همان استراتژی کلان یعنی ضرورت تمرکز بر مهار چین انجام می‌شوند. اکنون می‌توان بی‌تردید به سه طرح این نظر خطر کرد که آمریکا بیش از هر کنشگر دیگری خواهان اجتناب از سربرآوردن بحران نظامی در خاورمیانه است.

بادر نظر داشت استدلال فوق، پرسش مهم این است که چرا آمریکا به‌رغم آگاهی از ضرورت اجتناب از ورود به بحران نظامی دیگری در منطقه خاورمیانه، در ماه‌های اخیر ناچار به افزایش حضور و حتی بر خورد نظامی در یمن شده است؟ چرا دولتمردان آمریکایی با آگاهی از پیامدهای ویرانگر افزایش حضور نظامی در خاورمیانه و بهره‌مندی استراتژیک چین از چنین شرایطی، حاضر به پذیرش چنین خطری شده‌اند؟ اگر افزایش تنش سبب سربرآوردن یک جنگ تمام‌عیار در خاورمیانه شود، در چنین شرایطی و در حالی که جنگ اوکراین نیز با شدت تمام در حال انجام است، اگر چنین حمله نظامی و الحاق تایوان به سرزمین اصلی را در دستورکار قرار دهد (خواستنه‌ای که چین با جدیت تمام آن را دنبال می‌کند)، واکنش آمریکا چگونه خواهد بود؟ همگان می‌دانند که الحاق تایوان به چین تا چه حد می‌تواند الگوی توزیع قدرت در نظام جهانی را به زیان آمریکا تغییر دهد. تصور چنین احتمالی نیز برای دولتمردان آمریکایی دشوار است اما نمی‌توان امکان وقوع آن را یکسره نادیده گرفت. چرا آمریکا پیامدهای چنین



مجید محمدشریفی

استادیار دانشگاه خوارزمی

نظام بین‌الملل دوران گذار را سپری می‌کند. سربرآوردن چین در مقام قدرتی جهانی سر آن دارد که توزیع قدرت در نظام بین‌الملل را تغییر و الگویی جدید از روابط قدرت‌های بزرگ را حاکم سازد. اکنون همگان بر این باورند که تحول در نظام بین‌الملل و تغییر در الگوی توزیع قدرت امری اجتناب‌ناپذیر است. چین با شتابی توقف‌ناپذیر، مسیر قدرت‌یابی را می‌پیماید و بر آن است تا از مجرای چنین قدرتی، الگویی مطلوب از تعاملات با سایر قدرت‌ها به‌ویژه ایالات متحده آمریکا را ترسیم کند. دولتمردان آمریکایی نیز دیری است که استراتژی تعامل با چین به امید تبدیل این کشور به «سahماداری مسئول» در نظام بین‌الملل را ایده‌ای شکست‌خورده یافته‌اند. گرچه چین همچنان با بسیاری از قواعد و نهادهای بین‌المللی مستقر همکاری می‌کند اما اکنون سیاستمداران و تحلیل‌گران آمریکایی بدین نتیجه‌گیری رهنمون شده‌اند که چین سودای تبدیل شدن به قدرتی بزرگ و با‌اتکاء بدان انجام‌تغییراتی در نظم موجود را جست‌وجو می‌کند. شاید اکنون طنین استدلال‌های جان مرشایمر بیش از همه در گوش دولتمردان آمریکایی شنیده می‌شود، اینکه در رقابت بین ایده‌های بین‌الملل‌گرای، ملی‌گرای و واقع‌گرایسی در نهایت ایده نخست(بین‌الملل‌گرای) مغلوب‌دوایده دیگر خواهدشد. ملی‌گرای وواقع‌گرای رهبران چین آنان را در مسیر تقابل با نظم موجود قرار داده است؛ امری که رهبران آمریکایی سرمست از پیروزی در جنگ سرد، تنها چندین دهه بعد بدان التفات یافتند.

اکنون با چنین التفاتی، آمریکا سیاست مهار چین را به‌عنوان استراتژی کلان خود برگزیده است. سیاست چرخش به شرق از زمان اوپاوما، تمامی ابعاد استراتژی آمریکا در نظام بین‌الملل را تعیین کرده است. رؤسای جمهور آمریکا با پذیرش ضرورت اجتناب‌ناپذیر استراتژی چرخش به شرق، به‌رغم وجود برخی افتراق نظرها، کوشش کرده‌اند سیاست مهار چین را دنبال کنند. این استراتژی نمتنها‌جوه اقتصادی و امنیتی-نظامی، سیاست داخلی آمریکا بلکه تمامی شئون سیاست خار جی این کشور را نیز دستخوش دگرگونی کرده است.

در این بین، کوشش برای اجتناب از ورود به بحرانی نظامی و با انجام جنگی تمام‌عیار به مانند حمله به افغانستان و عراق مهمترین ستون سیاست خارجی آمریکا در قالب استراتژی کلان چرخش به شرق بوده است. دولتمردان آمریکایی با التفاتی آگاهانه به این

خطری را پذیرفته است؟ براساس کدامین منطق و استوار بر کدامین گزاره‌های نظری و تجربی می‌توان بدین پرسش پاسخ داد؟ چرا آمریکا این چنین هدف استراتژیک خود یعنی مهار چین را در معرض تهدید و تضعیف قرار داده است؟ به نظر می‌رسد هیچ عقلائیتی چنین انحرافی را تبیین نخواهد کرد. انتخاب عقلائی آمریکا کاهش حضور نظامی در خاورمیانه و مهار توسعه‌طلبی چین به‌ویژه در مواجهه با تایوان است اما آمریکا اکنون بیش از هر زمان دیگری به‌ورود به جنگی دیگر در خاورمیانه نزدیک شده است. این انحراف از منطق انتخاب عقلائی را به انکای کدامین عوامل می‌توان تبیین کرد؟

به نظر می‌رسد نمی‌توان دولتمردان آمریکایی را به برداشت نادرست از منطق حاکم بر روابط قدرت‌های بزرگ متهم کرد. آمریکا به‌خوبی از این منطق آگاه است. اساساً طرح استراتژی چرخش به شرق خود پیامد فهم سیاستگذاران آمریکایی از روند تحولات نظام جهانی و ضرورت پاسخ بدان است. چرایی انحراف از استراتژی کلان مهار چین را باید در جایی دیگر جست‌وجو کرد. به تأمل در الگوی حکمرانی آمریکایی باید افزایش حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه را به عاملی جز سوءبرداشت رهبران نسبت داد.

اسرائیل و نقش این موجودیت در تعیین اهداف آمریکا در خاورمیانه مهمترین عامل برای تبیین افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه و دوشدن دولتمردان این کشور از استراتژی کلان مهار چین است. اینجا همان محلی است که به‌خوبی درستی استدلال جان مرشایمر و استفن والت در کتاب «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا» روشن می‌شود. این دو اندیشمند واقع‌گرا با این استدلال که نحوه و اندازه الگوی حمایتی آمریکا از اسرائیل با منافع ملی آمریکا در تضاد است، خواستار تجدیدنظر در این الگو شده‌اند. آمریکا‌بهای حمایت از اسرائیل را با افزایش حضور نظامی در منطقه و تضاد منافع با کشورهای عربی، خصوصاً با جمهوری اسلامی ایران و انحراف از استراتژی کلان مهار رقیب پرداخت کرده است.

آنچه بیش از همه مهم می‌نماید التفات به این واقعیت است که دولتمردان اسرائیلی به خوبی سرشت تحولات نظام جهانی را درک کرده‌اند. اینان به‌خوبی می‌دانند که آمریکا به سبب رقابت با چین، خواستار کاهش حضور نظامی در خاورمیانه و مدیریت تهدیدات از مجرای دیپلماسی و با اتحادهای منطقه‌ای است. درگیر شدن در جنگی دیگر در خاورمیانه آخرین کابوس دولتمردان آمریکا است. رهبران اسرائیل به خوبی می‌دانند که برای مقابله با تهدیدهای امنیتی موجود در منطقه به‌ویژه مقابله با ایران تا چه حد به پشتیبانی آمریکا نیاز دارند و اینکه اتحاد با کشورهای عربی هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگزینی برای حمایت آمریکا عرضه کند؛ مقابله با قدرتی چون ایران نیازمند حمایت نظامی آمریکا است. از سوی دیگر شتاب تحولات نظام جهانی و چرخش آمریکا به سمت شرق، رهبران اسرائیل را بدین نتیجه‌گیری رهنمون کرده است که گذر زمان به سود منافع امنیتی این رژیم نیست و باید هر چه زودتر به انکای پشتیبانی آمریکا و غرب تهدیدات امنیتی را رفع کنند. به باور رهبران اسرائیل اگر اکنون چنین نتیجه‌ای حاصل نشود، تشدید رقابت و افزایش تهدیدات چین، آمریکا را به ناچار از منطقه خاورمیانه دور خواهد کرد. برای اسرائیل زمان رفع تهدیدات محدود است و این رژیم بر آن است تا با گسترش بحران کنونی غزه به لبنان، یمن، عراق و در نهایت هدف اصلی یعنی ایران، آمریکا را به بر خوردی نظامی در خاورمیانه دعوت کند. به نظر می‌رسد رهبران اسرائیل با در نظر داشت شرایط کنونی، به‌ویژه حضور نیروهای نظامی بریتانیا و آمریکا، تمامی کوشش خود را برای گسترش دامنه جنگ در منطقه انجام خواهند داد. تلاش برای تحریک حزب‌الله لبنان و ایران مهمترین سیاست اسرائیل برای افزایش احتمال وقوع جنگ در منطقه است. باید دید آمریکا چگونه می‌تواند خود را از دام اسرائیل آزاد سازد.

تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران نیز باید تمامی تحولات نظامی در منطقه را با در نظر داشت این سیاست اسرائیل تحلیل و ارزیابی کنند. اسرائیل برای ورود آمریکا به بر خوردی نظامی با ایران شتاب می‌کند؛ رهبران این رژیم شرایط کنونی برای اجرای چنین سیاستی را مطلوب ارزیابی می‌کنند. تحریک آمریکا برای بر خوردی نظامی با ایران پیشینه‌ای طولانی در سیاست خار جی اسرائیل دارد، این خواسته بیش از همه پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ در دستور کار رهبران اسرائیل قرار گرفته است. برای درک اهمیت این سیاست، مطالعه مقاله مسیوط نینویوک تایمز با عنوان «تاریخ محرمانه فشار برای ضربه زدن به ایران» از ۴ سپتامبر ۲۰۱۹ و در اوج بحران روابط ایران و آمریکا در دوران ترامپ بسیار سودمند است. نگاهی خواهیم داشت به‌مهمترین یافته‌های این مقاله.

نویسندگان این مقاله با جزئیات فراوان و شواهدی مستحکم از کوشش‌های پنهان رهبران اسرائیل برای تحریک رؤسای جمهور آمریکا برای حمله به ایران پرده بر می‌دارند. در این مقاله آمده است که: درک کوشش‌های اسرائیل در تحریک آمریکا برای حمله نظامی به ایران، پیشینه‌ای طولانی دارد و حاصل تاریخ پیچیده روابط آمریکا با اسرائیل است که هیچ‌گاه به خوبی تبیین نشده است؛ نبردی طولانی از سوی نیروهای سیاسی اسرائیل برای شکل دهی به سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه. مصاحبه با دهه‌ها تن از مقامات فعلی و پیشین آمریکا، اسرائیل و اروپا طی چندین ماه، جزئیات شگفت‌انگیزی را نشان می‌دهد که ارتش اسرائیل تا چه حد به حمله به ایران در سال ۲۰۱۲ نزدیک شده بود. برای انجام این حمله، شبیه‌سازی نیز در صحرای غربی با بمبی به وزن ۳۰ هزار پوند انجام شده بود. پیش از این و در سال ۱۴۰۷، ایپود باراک، وزیر دفاع اولمرت با صدور دستور کتبی به ستاد کل ارتش اسرائیل خواستار ارائه برنامه‌هایی برای حمله گسترده به ایران شده بود. با وجود این در آن زمان اولمرت بر این باور بود که بسیاری در مورد فوری بودن تهدید ایران اغراق می‌کنند. موضع خود او این بود که «اسرائیل نباید حتی با آگاهی از این واقعیت که ایران ممکن است به بمب هسته‌ای دست یابد، عملیاتی نظامی را انجام دهد. همانطور که پاکستان بمب را در اختیار داشت و هیچ اتفاقی نیفتاد، اسرائیل نیز می‌تواند ایران هسته‌ای را بپذیرد». نتایجی که